

بین‌المللی قضاوت» بعنوان ناظر به تهران آمدند، و مدت ده روز، از ۲۸ ژانویه (۷ بهمن) تا ۶ فوریه (۱۷ بهمن)، «دادگاههای نظامی» ایران را مورد مطالعه قرار دادند که تجربیات خود را در روزنامه لوموند چنین گزارش می‌کنند:

... ما توانستیم در چهار جلسه دادگاه نظامی حضور داشته باشیم و موفق شدیم با دو تن از زندانیان در «اوین» گفتگو کنیم. (در ابتدا) هیچگونه اجازه نشستن در دادگاه (از طرف مقامات رسمی) به ما داده نمی‌شد، و در نهایت نیز از طریق سفارش خصوصی بود که این فرصت به دست آمد...

در عرض نه روزی که ما در تهران بودیم، بیست و سه متهم مجرم شناخته شدند - شش تن محکوم به اعدام. اتهامات مربوط به عملیات براندازی رژیم، سرقت مسلحانه در بانکها، و ربودن یک هواپیما بود...

اگرچه حضور افراد عامی در این جلسات مثلاً آزاد محسوب می‌شده (و روزنامه‌ها نیز چنین اعلام می‌کردند) اما صدور «پاس» برای راه یافتن به جلسات و نشستن در قسمت تماشاچیان دادگاه در کنترل مقامات بود. تشریفات کسب این «پاس» مشکل بود، و بخصوص برای خانواده‌های متهمین.

در حقیقت متهمین از هیچ یک از اصول ضمانت یک محاکمه عادلانه برخوردار نبودند.

بنابر گفته سخنگوی دادگاه نظامی، زندانیان «ساواک»، طبق قوانین قضایی ایران، ظرف بیست و چهار ساعت پس از دستگیری، به حضور یکی از قضات ارتش آورده می‌شدند. اما دو مورد بود - ناصر صادق و علی میهن دوست - که در اکتبر سال گذشته دستگیر شده و پس از سه

ماه بلا تکلیفی تنها تحت بازجویی بازپرسان زندان قرار گرفته بودند، و در ماه چهارم به حضور قاضی آورده شدند - روزی که ما آنها را دیدیم.

تعدادی از متهمین در هنگام بازجویی مورد شکنجه قرار گرفته بودند، و اینگونه «بازجوییها» هیچگونه محدودیت زمانی نداشت. ناصر صادق به ما گفت که چگونه جلوی چشمش دوستش بهروز دهرانی زیر شکنجه مرده بود.

طی جریان دادگاه با دو متهم به خوبی رفتار می شد. دستهایشان بسته نبود. به آنها چای و سیگار دادند، و اجازه دادند در باره وضع و عقایدشان با ما صحبت کنند، بدون اینکه حرفهایشان را قطع کنند.

در همان روز لوموند نامه یک ایرانی به نام رضا رضایی فراری از زندان مخوف «اوین» را چاپ کرده بود، که بخشی از آن نامه چنین خوانده می شد:

... از موقعی که مبارزات داخلی علیه سلطنت در ایران رو به افزایش گذاشته، شکنجه‌ها نیز بطور چشمگیری خشن تر شده است. وحشی ترین شکنجه‌ها در همان بیست و چهار ساعت اول دستگیری به زندانی اعمال می شود... بطوری که بعد به اغما می رود... بعد مأمورین ساواک می آیند و از زندانی می خواهند که اوراق اعترافیه را امضاء کند، و از او می خواهند اضافه کند که این اعترافات با رضای دل بوده و تحت هیچگونه فشار و شکنجه نگاشته نشده است. این اعترافنامه‌های اسنادی مستقیماً در پرونده قضایی ضبط می شود.

در آوریل ۱۹۷۳ (فروردین ۱۳۵۲) سوء قصد دیگری علیه جان شاه و

خانواده‌اش شد. چندی بعد، ده مرد و دو زن به اتهام توطئه علیه زندگی خانواده سلطنتی، ربودن ولیعهد و گروگانگیری دستگیر شدند. در اوایل زمستان همان سال، ۱۲ متهم به محاکمه کشیده شدند؛ شش تن از آنها به گناه خود اعتراف نمودند، شش نفر دیگر انکار کردند. دادستان ارتش برای همه آنها خواستار حکم اعدام شده بود؛ وقتی حکم هیأت ژوری اعلام شد، هفت تن از مردان محکوم به مرگ و پنج تن دیگر، از جمله دو زن، محکوم به سه تا پنج سال زندان شدند.<sup>۹</sup> (زندانی کردن زنان در ایران یک نکته بدیع قرن اخیر است. پیش از این زنها هرگز به محاکمه آورده نمی‌شدند - و در موارد موجود زن خاطی در خانه روحانی محل تحت نظر نگه داشته می‌شد.) از پنج متهم محکوم به مرگ، دو نفر - با برچسب انقلابیون مارکسیست - در سحرگاهان تیرباران شدند، و بقیه مورد عفو قرار گرفتند.<sup>۱۰</sup>

بعد، در مارس ۱۹۷۵ (اسفند ۱۳۵۳) اخباری پخش شد مبنی بر اینکه ۹ زندانی سیاسی، که بعضی از آنها ماههای آخر محکومیت خود را می‌گذراندند، «هنگام فرار از زندان «اوین» مورد تیراندازی قرار گرفته» و همه به قتل رسیده‌اند. آنها در سال ۱۹۶۹ (۱۳۴۸) به اتهامهای مختلف به مرگ محکوم شده ولی با میانجیگری «سازمان عفو بین الملل» محکومیت‌شان به سالهای زندان تخفیف یافته بود. اکنون این «عفو بین الملل» مجدداً سؤالی را پیش می‌کشد: چرا باید زندانیانی که ماههای آخر محکومیت خود را طی می‌کنند، اقدام به فرار نمایند؟ - چرا همه باید بلااستثناء به قتل برسند، و جسد‌هایشان به خانواده‌هایشان تحویل گردد؟ «آژانس خبری فرانسه» در این مورد گزارش می‌دهد: «نه زندانی سیاسی که به ادعای دولت ایران هنگام فرار از زندان به قتل رسیده‌اند، در واقعیت امر (و به گزارش دو وکیل دعاوی

9 - *The Times*, 7 and 10 January, 1974.

10 - *Sunday Telegraph*, 24 February 1974.

فرانسوی از تهران) بوسیلهٔ مأمورین «ساواک» شکنجه و در محوطه‌ای نزدیک زندان «اوین» کشتار شده‌اند. نتیجه‌گیری این دو وکیل بر پایهٔ گفتگوهای آنها با اشخاص ذیصلاحیت در ایران است.<sup>۱۱</sup>

در ماه اوت ۱۹۷۵ (مرداد ۱۳۵۴) یکی از نمایندگان «حزب کارگر» مجلس عوام بریتانیا، جان اتکینسون (MP John Atkinson)، به همراهی یک وکیل دعاوی انگلیسی، جان نش (John Nash)، از طرف کمیتهٔ پارلمانی ویژهٔ انگلستان به تهران آمدند تا در بارهٔ «فرار» و قتل این زندانیان سیاسی تحقیقاتی را آغاز کنند. این مردان بعدها ادعا نمودند که وکلای تسخیری که از این متهمین در دادگاههای نظامی دفاع می‌کردند، و یا حتی وکلای دادستانی علیه آنها، همه خود از نظامیان شاغل یا بازنشسته بودند، و اغلب برای این متهمین احساس همدردی داشتند. رئیس دادگاه، که از صدور حکم اعدام برای آنها استنکاف نموده بود، بعدها خود دستگیر و مورد پیگیری فرار گرفت. اتکینسون می‌نویسد: «عمیقاً باعث تأسف است که چرا چنین محاکمات و بویژه احکام اعدام صادره از طرف دادگاههای نظامی در ایران، در خارج افشاء نمی‌شود و تأثیر نمی‌گذارد... حال آنکه در کشورهای دیگر، با اهمیت اقتصادی بین‌المللی کمتر، نظیر اسپانیا، حتی اتهام علیه فعالیتهای سیاسی یک نفر، بطور پرسروصدایی در وسایل خبری جهان پخش می‌شود؟!... تنها چیزی که برای گفتن باقی می‌ماند، این است که ایران کنونی یکی از رژیمهای زشت دنیا را دارد.»<sup>۱۲</sup>

در مارس ۱۹۷۶ (اسفند ۱۳۵۵) «آژانس خبری فرانسه» از تهران گزارش داد که دو «تروریست» در تهران، در سحرگاه یکشنبه ۷ مارس (۱۶ اسفند) به دار آویخته شده‌اند. اتهام و محکومیت آنها در دادگاه نظامی،

11 - *The Times*, 22 May 1975.

12 - *The Times* 26 April, 1975.

درگیری مسلحانه با پلیس و بمب‌گذاری در محوطه دانشگاه آریامهر در تهران، و مدرسه علوم الهیات در قم بوده است. همین دادگاه پنج نفر دیگر را نیز به اتهام عضویت در همین گروه چریکی («فداییان خلق») محکوم به اعدام نمود. اما این حکم (طبق اعلامیه منتشره از سوی دادگاه) پس از توبه متهمین از اعمال خود، با عفو شاهنشاه به حبس ابد تخفیف یافت.<sup>۱۳</sup>

دو مورد اعدام فوق، رقم رسمی تعداد کل اعدامهای سیاسی در ایران را در عرض سه سال اخیر به بیش از ۲۵۰ نفر رساند، («سازمان عفو بین‌الملل» تعدادی بیش از این رقم را ارائه می‌دهد.) به اضافه حدود ۹۰ مورد قتل در اثر تیراندازیهای رو در رو با افراد صورت گرفته است.<sup>۱۴</sup>

تعداد بسیار بیشتری در زندان هستند. چه تعداد؟ در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) مارتین زونیس از قول یک خارجی می‌نویسد: «با معیارهای خاورمیانه امروز، تعداد ۱۰۰ یا ۲۰۰ نفر زندانی سیاسی در ایران یک رقم عادی و پیش پا افتاده است... در کشورهای دیگر منطقه این رقم احتمالاً بالاتر است.»<sup>۱۵</sup>

با وجود اینها، شاه محمدرضا پهلوی امروز حکومت خود را به مراتب از حکومت پدرش بهتر و رحیم‌تر می‌داند. وقتی خبرنگار «بی. بی. سی.»، یان مک اینتایر (Ian McIntyre) از او در باره شکنجه در دستگاههای دولتی می‌پرسد، شاه جواب می‌دهد: «اولاً مأمورین ما دیگر شعورشان از این حد بیشتر می‌رسد که دست به چنین کارهای بدوی بزنند... دیگر اینکه وقتی آنها با متهمی در حال بازجویی هستند، به اندازه کافی مدرک جرم دارند که بزودی خودش از پا درمی‌آید و همه چیز را تمام و کامل اعتراف می‌کند و دیگر

13 - *Le Monde*, 30 January 1976.

14- *Le Monde*, 9 March 1976.

15 - Marvin Zonis, *The Political Elite of Iran* (Princeton University Press, Princeton New Jersey 1971), p. 77.

احتیاجی به این کارها نیست - گرچه بعضی از دستگاہهای کشور سی یا چهل سال پیش این کارها را می‌کردند»<sup>۱۶</sup>

هنگامی که لُرد چفتون از شاه در باره ادعاها و اظهارات محض در باره چنین رفتارها و در واقع شکنجه زندانیان سیاسی توسط مأمورین «ساواک» می‌پرسد، او پاسخ می‌دهد:

«... آنچه می‌توانم بگویم این است که ما هم این روزها وسایل پیشرفته برای اینگونه تحقیقات که شما خودتان هم در غرب دارید، و استفاده می‌کنید، داریم.»

لُرد چفتون پرسید: «مقصودتان دقیقاً کدام کشور است، قربان؟»

«هر یک از جوامع پیشرفته غرب... شما سیستمهای بسیار مؤثری برای بازپرسی و کسب اطلاعات دارید، که بیشتر استفاده از متدهای روانی هستند تا جسمانی. ما هم همان کارهایی را می‌کنیم، که شما می‌کنید.»

«و آیا فکر می‌کنید این کار منصفانه است؟»

«این بستگی به مورد خاصش دارد. در مورد خیانت به کشور، من باید بگویم که هر کاری باید کرد... از کسانی که اعدام شده‌اند حتی یک نفرشان هم علیه شخص من نبوده است. اما من هرگز کسی را که علیه مملکت توطئه و خیانت کرده نبخشوده‌ام - مقصودم کسی است که می‌خواسته کشور را در دست دولتی بیگانه قرار دهد... و تا من زنده هستم، نمی‌گذارم.»<sup>۱۷</sup>

16 - BBC Radio, 4, "Analysis", 28 November 1974.

17 - BBC Television, 17 June 1975.

در اواخر همان سال، من از شاه پرسیدم: «شما فکر می‌کنید یک ایرانی می‌تواند از هر لذتی برخوردار شود، بجز توطئه برای برانداختن دولت مشروطه؟! شما نشان داده‌اید کسانی را که علیه جان خودتان توطئه کرده و دست به عملیات زده‌اند بخشیده‌اید...»

«همیشه.»

«اما نمی‌توانید کسانی را که علیه حکومت توطئه می‌کنند ببخشید؟»  
(نفس عمیقی می‌کشد.) «نه، نمی‌توانم. برای اینکه از این کارها بدم می‌آید، واقعاً نمی‌توانم چنین چیزهایی را تحمل کنم، چون حالم را بهم می‌زند. و از اینها گذشته، من در مقابل خداوند سوگند خورده‌ام که به قانون اساسی پایدار باشم و از آن محافظت کنم. یکی از مواد قانون اساسی در مورد وظائف شاه این است. من به وظیفه‌ام عمل می‌کنم.»

«چند وقت پیش در مصاحبه‌ای گفتید، «هر کاری را باید کرد...» و گفتید ترجیح می‌دهید از وسائل پیشرفته روانشناسی استفاده کنید. اما چه کسی تصمیم می‌گیرد که چه کسی گناهکار است؟»  
«دادگاه... دادگاه البته. ما دادگاه خودمان را داریم. اما مدارک هم باید تهیه شوند، و مثل سایر جاهای دنیا تهیه می‌شوند.»

«ولی شما خودتان هیچوقت تصمیم نمی‌گیرید، یا بقول معروف قصاص پیش از قضاوت نمی‌کنید؟»

«نه، نه، نه.»

«و آیا فکر می‌کنید تمام متدها و وسایل بازجویی دستگاههای فعلی دولتی را می‌دانید چیست؟ وسایلی که از آنها استفاده می‌کنند؟»

«نمی‌توانم ادعا کنم که همه چیز را می‌دانم... این غیرممکن است، چون همیشه این امکان هست که یک روز، گوشه‌ای در این دستگاه، آدم کوچولوی بدجنسی سعی کند که زورش را (یا عقیده‌اش را) به یک موجود

بیچاره نشان دهد - حالا گناهکار یا بیگناه. این همیشه امکان دارد، در هر کشوری. نه، نمی توانم بگویم که تمام موارد دستگاه را می دانم - ولی یک چیز هست که من می دانم، یعنی مطمئنم - که همه این خرابکارها کمونیست و مارکسیست اند... این را شک ندارم.»

«بعضی از محاکمات اصلاً به بیرون گزارش نمی شوند، درست است؟»

«نه. بعضیها برای عموم پخش می شوند، بعضیها هم توی دوربین می مانند، و حالا چرا توی دوربین می مانند، بخاطر مقالات مزخرف و هوچی گرانه ای است که خارجیها می نویسند - حالا یا خبرنگارها یا وکلایی که خودشان را قاطی می کنند و مطالبی که از سازمانهای مربوط به کمونیستها می گیرند و با شاخ و برگ اضافی در دنیا پخش می کنند... شما هم باور می کنید. به هر حال ما نشان می دهیم که این حرفها به شما مربوط نیست. این به ما مربوط است.»

«اما شما امیدوارید که روزی این سانسوربازیهای مطبوعات و انتشارات از

بین برود -»

«و اما سانسور - مربوط می شود به این که شما چه چیزی را سانسور می دانید. امروزه ما سانسور مطبوعات نداریم - تا آنجا که روزنامه ها مثلاً کمبودها و محرومیت های روزانه جامعه را انتقاد کنند. اما اگر شما بگویید انتقاد یعنی اینکه فردی بردارد و فرد دیگری را که خوشش نمی آید به گِل و کثافت بکشد - فکر نمی کنم از این بازیها خوشم بیاید.»

«ما شنیده ایم که چه دروغهایی در باره کشور ما در خارج چاپ شده، و در باره من و خانواده من - توسط آن وکلای فرانسوی، آن خبرنگارها، و غیره. اما در اینجا همه آمدند از من خواهش کردند، اهمیت ندهم، کاری نکنم، علیه شان در دادگاهها ادعای خسارت نکنیم؛ چون این درست همان چیزهایی



است که آنها می خواهند - تبلیغات و هوچی بازی...<sup>۱۸</sup>

... چند روز بعد، یکی از دوستان ایرانی در سفارت به من نگاه عجیبی انداخت و پرسید: «شنیده‌ام از اعلیحضرت در باره شکنجه سؤال کردی؟»

«بله... مگر همه نمی‌کنند؟»

خندید: «چه گفت؟»

«خیلی رُک بود... این را گفتم و سعی کردم حواسم را که باگیجی و حیرت پرت می‌شده، جمع کنم. گفتم: «اعلیحضرت ترجیح می‌دهد از منتهای روانشناسی استفاده شود - و ضمناً مطمئن است که تمام کسانی که شکنجه می‌شوند، مارکسیستند.»

دوستم مدتی به چشمان من خیره خیره نگاه کرد و بعد گفت: «این... را... ما... همه‌مان... معتقدیم!»

## فصل ۲۵

### حکومت بر اساس حکم

ده سال پیش (۱۳۴۵) شاه گفت: «من بالاخره آنقدر به ستوه آمدم که تصمیم گرفتم ما باید دموکراسی را بگذاریم کنار و بر اساس حکم عمل کنیم.»<sup>۱</sup> این یک بازنگری به دورانی است که او می‌خواست موضوع «انقلاب سفید» را پیاده کند، برنامه اصلاحات و مالکیت ارضی را سر و سامان بدهد — و مهمتر از هر چیز قدرت مخالفین سستی خود، روحانیون شیعه را درهم بشکند، و البته نفوذ زیرجلدی و سرطان‌وار «حزب توده» را هم ریشه کن سازد. این نحوه حکومت قدرتمندانه می‌توانست او را بین طبقه قشری دهقانان و طبقه متوسط جامعه ایران محبوب سازد، جامعه‌ای که از عهد باستان بر پایه آیین خوانسالاری بار آمده است.

اما محمدرضا پهلوی، قبل از اینکه حکومت «بر اساس حکم» را رسماً اعلام کند، در نطقی بلندبالا، واقعی، و ساده، آنچه را در گذشته برای «اصلاحات»

1 - *Time*, 6 October 1967.

انجام داده شده بود جمع‌بندی نمود: اول، برای نمونه، او املاک موروثی سلطنتی خود را بین دهقانان تقسیم کرده بود، ولی افراد خانواده‌های «هزار فامیل» از او تاسی نکرده بودند. دوم، بعنوان قانون، او لایحه اصلاحات ارضی را به مجلس فرستاده بود که (در زمان دکتر مصدق) با متممها و تبصره‌های عجیب و غریب گان‌لم‌یکن گشته بود. سرانجام تصمیم گرفته بود با حکم کار انجام شود.

طرز فکر محمدرضا پهلوی نسبت به دموکراسی از ۱۹۵۰ (۱۳۳۰)، بعد از دکتر مصدق) تا کنون محدودتر و تنگ‌تر شده است. او متقاعد شده است که دموکراسی - آنطور که در غرب فهمیده شده و عمل می‌شود - نه برای خود او سودمند یا سالم است، و نه برای کشورش.

پس از بازگشت به قدرت در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) وضعیت و قدرت او در سنگربندی حسابشده‌ای قرار گرفت. کلیه احزاب گوناگون کشور منحل و اعلام شدند و دو حزب بطور رسمی جای آنها را گرفت: «حزب ملیون» و «حزب مردم». شاه خودش این احزاب را پایه‌گذاری کرد و دو تن از وفادارترین مردان خود دکتر منوچهر اقبال و آقای اسدالله علم را به ترتیب در رأس آن دو حزب قرار داد. و البته تعجبی هم نداشت که خارجیان صحنه سیاست ایران و روشنفکران داخلی از موفقیت سیستم دو حزبی که از بالا ترتیب داده شده بود خوشبین نباشند.<sup>۲</sup>

در سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲)، در حالی که اسدالله علم هنوز در مقام نخست‌وزیری بود، حزب تازه‌ای توسط حسنعلی منصور تأسیس یافت و اعلام شد: حزب ایران‌نوین. منصور پیش‌بینی کرد که در آینده تمام پستهای کلیدی کابینه در دست اعضای این حزب قرار خواهد گرفت. در عرض کمتر از

2 - Marvin Zonis, *The Political Elite of Iran* (Princeton University Press, Princeton, New Jersey 1971).

یک ماه ۱۵۰ تن از نمایندگان مجلس شورای ملی برای عضویت در این حزب هجوم آوردند. شاه که فعالیت‌های منصور را زیر نظر داشت در مارس ۱۹۶۴ (فروردین ۱۳۴۳) از منصور خواست کابینه جدید را تشکیل دهد، و بزودی ادعای منصور واقعیت یافت؛ کلیه اعضای این کابینه، بجز دو نفر، از اعضای «حزب ایران نوین» بودند. دو ماه بعد، نخست‌وزیر منصور، اعلام کرد که «شاهنشاه شخصاً رهبری» این حزب را بر عهده خواهند داشت.<sup>۳</sup>

با سروصدای زیادی که این اعلامیه برپا کرد، شاه مجبور شد توضیح دهد که این حزب تنها از «پشتیبانی و علاقه» او برخوردار است. وضعیت سه حزبی ایران یازده سال بطور انجامید، تا روزی که درگیریها و کشمکشهای آکنده از فساد داخلی، شاه را مجبور ساخت باز تمام احزاب را منحل اعلام کند و حکم کرد همه زیر یک چتر حزب جدید در آیند: «حزب رستاخیز». صحبت آغاز کار این حزب از سالها قبل شروع شده بود، و منطقی بود که در سال ۱۹۶۹ (۱۳۴۸)، یکی از بنیانگذاران این حزب، آقای کفایی بگوید: «هر سه حزب رسمی این کشور تحت رهبری شاهنشاه هستند، دلیلی ندارد که هر سه زیر یک چتر قرار نگیرند.»<sup>۴</sup>

در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲)، شاه طی مصاحبه‌ای با (اوربانا فالاجی) گفت: «نگاه کنید، برای انجام کار اصلاحات در اینجا آدم نمی‌تواند بدون اختیار و اقتدار باشد، بخصوص که اصلاحات در کشوری انجام می‌گیرد که فقط ۲۵٪ آن سواد خواندن و نوشتن دارند. حرف مرا باور کنید، که برای ۷۵٪ بی‌سواد تنها اختیار و اقتدار محکم می‌تواند اصلاحات را تضمین کند؛ اگر اینطور نبود ما به هیچ موفقیتی نرسیده بودیم. اگر من شدت عمل به خرج نمی‌دادم، حتی

3 - *Kelghan International*, 31 May 1964.

4 - *Evening Standard* (London), 22 May 1969.

برنامه‌های زراعتی ما هم تکانی نخورده و تمام برنامه را کد مانده بود.<sup>۵</sup> در سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) امیرعباس هویدا، از حزب ایران نوین، به نخست‌وزیری رسید. در زمان نگارش این کتاب، او هنوز در مصدر کار است، و پس از ده سال ریاست کابینه، طولانی‌ترین زمان را در تاریخ نخست‌وزیری ایران از آغاز کار دولت مشروطه ایران داراست.<sup>۶</sup> (تا این تاریخ میانگین زمان نخست‌وزیری - رئیس‌الوزرای - نوزده ماه بوده است).

روزنامه‌تایمز لندن در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) در توصیف «حزب ایران نوین» ایران و مقایسه آن با رقیب خود «حزب مردم» چنین می‌نویسد:

... سیاستهای «حزب مردم» هیچ‌گاه اختلاف چندان زیاد و اساسی با حزب دیگر ندارد، و از سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) تاکنون نیز وجهه و اعتبارش رو به کاهش رفته بطوری که اکنون تقریباً بدون نفوذ است. در آن سال رهبر این حزب، دکتر علی نقی خانی - که چندی بود نخست‌وزیر را به باد انتقاد شدید گرفته و صدای واقعی «مردم» را بلند می‌کرد - ناگهان مجبور به استعفا از رهبری حزب شد؛ و دلیل آن را نیز خستگی و بیماری اعلام نمود... موجی از استعفاهای دیگر هم از سوی اعضای کمیته‌های «حزب مردم» در سراسر کشور در پی آمد. و در انتخابات دوره بعد، این حزب تقریباً از صحنه سیاست روز محو شده بود، و بیش از ۱۰٪ آراء را به دست نیاورد.

و جالب اینجاست که دولت هویدا از مقاله فوق بطور استثنایی استفاده کرد تا

5 - Oriana Fallaci in *The New Republic*, December 1975.

6 - Zonis, op. cit., p. 129.

آن را گواهی برای فروپاشی «حزب مردم» در ایران «اعلام نماید»...<sup>۷</sup>  
 این اظهار عقیده بزودی با پخش خبر بزرگی در تهران تأیید شد: یک روز  
 تیر خبری روزنامه کیهان اینترنتی با حروف درشت اعلام کرد که «شاهنشاه  
 شیوه تک حزبی در ایران را تصویب کردند» و در زیر این تیر در زمینه سیاه  
 اضافه شده بود: «وفاداری به سه اصل مشروطیت و سلطنت و «انقلاب سفید»  
 اساس کار حزب جدید است»<sup>۸</sup> امیرعباس هویدا دبیرکل حزب «ایران نوین» به  
 ریاست حزب جدید منصوب شده بود: «حزب رستاخیز».  
 کیهان اینترنتی ادامه می داد:

... شاهنشاه این موضوع را کاملاً روشن ساخته اند که دیگر لازم نیست  
 کسی لبه دیوار نامطمئن سیاسی بنشیند... هر کس باید موضع خود را  
 مشخص نماید. ما اشخاص سیاسی تک رو یا چریک و مبارز  
 نمی خواهیم. شاه بر اینگونه مبارزین علیه خود برچسب «بی کشور»  
 نهاده، و جای آنها را در زندان یا در خارج کشور دانسته اند. مبارزینی  
 که مایلند کشور را ترک کنند، دولت هرگونه تسهیلات در اختیارشان  
 قرار می دهد. شاه همچنین قول داده اند، اشخاصی که به سه اصل دولت  
 مشروطه و سلطنت و «انقلاب سفید» ایمان دارند ولی مایلند غیرفعال و  
 دور از سیاست باقی بمانند، می توانند با کمال آسایش و استفاده از  
 حقوق قانونی خود بسر برند.

هفت ماه پس از اعلام سیستم تک حزبی، از شاه پرسیدم: «شما سالها به  
 سیستم دو حزبی اعتقاد داشتید و آن را مایه ابراز عقاید «مخالفین وفادار»

7 - *The Times*, 4 March 1975.

8 - *Kayhan International*, 3 March 1975.

می دانستید. چطور شد که تغییر عقیده دادید؟»

در پاسخ گفت: «بسیار خوب، من دلایل آن را خیلی روشن و واضح به شما خواهم گفت. برای اینکه حالا بجای یک گروه «مخالفین وفادار»، یعنی مخالفین برخی برنامه‌های دولت ولی وفادار به سلطنت، ما می‌توانیم سه یا چهار گروه داشته باشیم ولی درون یک حزب...»

«ولی این چیزی است که شما عملاً در گذشته داشتید - دو حزب همه وفادار به سلطنت با فراکسیونهای متعدد درون آن احزاب.»

«حالا - یک حزب مخالف دولت نمی‌تواند دوام داشته باشد، یا شانسی داشته باشد. اعضای مخالف دولت، در انتخابات گذشته سروصدا می‌کردند، مردم را تحریک می‌کردند، ما این کار را کردیم، آن کار را کردیم، اله می‌کنیم، بله می‌کنیم... در شرایط فعلی و دوره خلاقیت و موفقیت‌های شگرف، با افزایش چشمگیر استاندارد زندگی مردم، آنها دیگر شانسی در مقابل یک دولت محکم ندارند... حالا ما دموکراسی داریم. حزب جدید برای هر یک از شعبه‌های انتخاباتی سه یا چهار یا پنج کاندیدا تعیین می‌کند و مردم حق انتخاب دارند.»

«اشکال کار نمایندگان قبلی چه بود؟ - آیا فکر می‌کنید هنوز تپ

ثروتمند و «هزار فامیل» نان‌شان توی روغن بود؟»

«نه، نه، فکر نمی‌کنم. اما در واقع مردم آزادند. ما دیگر در انتخابات تقلب

نمی‌کنیم. کسی مجبور نیست تقلب کند. چون حالا که سه اصل مهم بوسیله همه

مردم پذیرفته شده - یعنی «رژیم شاهنشاهی»، «مشروطیت» و «انقلاب شاه و

ملت» را - مردم واقعاً پذیرفته‌اند، و ما مجبور نیستیم تقلب کنیم.»

«چه کسی تقلب می‌کرد؟»

«احزاب.»

«همیشه؟»

«در گذشته بله. حالا ما دیگر مجبور نیستیم تقلب کنیم.»

«آیا همه می دانستند که تقلب می شود، و این امری بدیهی بود؟»

شاه لبخند تلخی زد: «مطمئناً. خوب هر کس می خواست انتخاب شود. ما هم - همه کشورها «واترگیت»<sup>۹</sup> خودشان را دارند.»

بطور گذرا گفتم: «کاندیدها مجبورند به نحوی تقلب کنند، چون می خواهند کرسی پارلمان را به دست آورند.»

شاه گفت: «در اینجا دیگر نمی توانند. چون ما سیستم مؤثری ترتیب داده ایم. همچنین حزب اکنون بوسیله انواع ازرسیها تحت کنترل است. دیگر نمی توانند تقلب کنند.»

«آیا با این بازرسیها نمی شد جلوی تقلب را در گذشته بگیرند؟ یا نمی خواستند - و حالا تصمیم گرفته اید فساد را ریشه کن کنید؟»

«فساد باید ریشه کن شود، مردم باید آگاهی خود را در انتخابات نشان دهند، و می دهند. کاندیداها باید دلایل خوب مخالفت خود با برنامه ها و نحوه اجراها را با چند نطق منطقی ارائه دهند، انتقاد کنند - چون حالا همه بطور فعال در کار دولت شرکت دارند، در کارهای مملکت شان سهم هستند.»

«ظاهراً سه چهارم نمایندگان مجلس جدید از خون تازه هستند؟»

شاه پاسخ داد: «بله، خوب است.»

«و شما فکر می کنید این باعث پیشرفت بیشتر می شود؟»

«باید دید. هر چه هست، نمایش دهنده بینش مردم در امور سیاست کشور است. وگرنه اصلاً چرا باید انتخابات داشته باشیم؟»

اما هیچ عملی از سوی مردم توازن قدرت شاه را بر هم نمی زند. امیرعباس

۹ - Watergate: اداره مرکزی حزب دموکرات ایالات متحد آمریکا که یک شب مورد سرقت مأمورین حزب جمهوریخواه قرار گرفت و افشاح رسوایی آن سرانجام منجر به برکناری ریچارد نیکسون از ریاست جمهوری شد. - م.



هویدا نخست وزیر، ایران تحت سلطه شاه کنونی را با فرانسه تحت سلطه ژنرال دوگل مقایسه می کند. می گوید: «پارلمان باعث کند شدن و عقب ماندن کار دولت نمی شود، ما مؤثرتر کار می کنیم و بین دولت و نمایندگان ملت گفتگو وجود دارد.»<sup>۱۱</sup> این البته نقطه نظر ایرانیان وفادار به شاه است. از نقطه نظر غرب، که بعضی از کارها و احکام شاه را رادیکال و تند و بودار می دانند، ارتباط دولت و ملت نوعی دیکته کردن است.

اما سیستم تک حزبی ایران تنها یک جنبه نمایشی هم نیست. رابرت گراهام (Robert Graham)، مفسر انگلیسی می نویسد:

... در مبارزات غیرانتفاعی دولت و تلاش برای محدود کردن فساد در کشور، «حزب رستاخیز» بعنوان سازمان مراقبتی و گوش به زنگی تلقی می شود، حوزه های که مثلاً دانشجویان را به سوپرمارکتها می فرستد تا قیمتها را بررسی کنند. حزب، پس از نوزده ماه موجودیت، هنوز خط مشی اساسی خود را نیافته است. در شهرهای بزرگ، و بخصوص در مقابل طبقه تحصیل کرده با سردی و بی توجهی مواجه است؛ و تعداد زیادی نیستند که واقعاً باور کنند این حزب می تواند تصمیم گیری کند. اما در شهرهای کوچک و دهات به آن توجه بیشتری می شود - شاید صرفاً به این دلیل که بتوانند از دولت و حزب رستاخیز شاه توجهی بینند. تمرکز کارها در پایتخت کمتر شود، و به قولهایی که سالهاست به روستاییان داده شده، عمل شود.<sup>۱۲</sup>

11 - *Time*, 4 November 1974.

12 - Robert Graham in *Financial Times Survey on Iran*, 21 June 1976.

عدم تمرکز کار دولت در پایتخت از ایده آل‌های سید ضیاء‌الدین طباطبایی بود، و نه ایده آل رضا شاه. اکنون فرزند او نیز، ظاهراً بار دیگر علیه سیستم کار پدر خود کنکاش می‌کند.

www.KetabFarsi.com

## فصل ۲۶

### شاهنشاه - اصلاح طلب

اگرچه محمدرضا شاه پهلوی در سالهای اخیر هرچه بیشتر شبیه پدرش شده است، (از لحاظ اقتدار و اختیار، گرایشی رو به افزایش، و بگفته بعضی از اطرافیان با «حالت عصبی»)، اما به هر حال یک اختلاف عمده بین او و رضاشاه وجود دارد: رضاشاه تا آخرین دم یک سرباز باقی ماند. پسرش طبیعتی پیچیده و چندجنبه‌ای دارد و مهمترین آرزویش این است که به کشور و به مردم استفاده برساند.

«من می‌توانستم چیزی کاملاً متفاوت از آنچه هستم باشم... می‌توانستم یک سرباز باشم و خدمت کنم، یا می‌توانستم یک دکتر باشم، یک پزشک، یا این یا آن. وقتی به درون خودم نگاه می‌کنم می‌بینم می‌توانستم هر کدام باشم. اگر چه با هم از زمین تا آسمان فرق دارند، اما من می‌توانستم هر کدام از اینها باشم...»

«آیا اینها دو جنبه شخصیت شما هستند؟»

«فکر می‌کنم، بله فکر می‌کنم... می‌دانید در برنامه‌های اصلاحات گاهی من حتی بیشتر از کمونیستها وارد جزئیات خواسته‌های مردم می‌شوم. اما من

همیشه به آزادی افراد هم احترام می‌گذارم، چون دست آخر باید دید برای چه کسی داریم این کارها را می‌کنیم - برای مردم. و مردم باید انسان تلقی شوند. نه ربات و آدم مصنوعی.»

(دکتر میلسپو) مشاور امور مالی در زمان رضاشاه می‌نویسد: «من به شاه گفتم اگر بخواهد بودجه نظامی را آنقدر بالا نگه دارد، دیگر کار زیادی در زمینه‌های کشاورزی و آموزش و پرورش و بهداشت عمومی نمی‌شود کرد. شاه گفت: «خیلی خوب، فعلاً آن چیزها را بگذارید باشد.» محمدرضا شاه می‌خواهد «آن چیزها» را جبران کند.

می‌گوید: «من فکر می‌کنم مردم ایران همیشه نسبت به شاه خودشان بصورت یک رهبر، یا یک پدر، یا یک آموزگار فکر کرده‌اند. و فکر می‌کنم هنوز هم همینطور است. در ایران همیشه تصمیم آخر با شاه است - امروز خود من - که ما چگونه باشیم، چه کار کنیم تا مردم بطور کلی خوب و در رفاه بسر ببرند. من نمی‌خواهم در باره جوامع دیگر و ملل دیگر حرف بزنم، اما کشور من فعلاً مشکلات و جنبه‌های مختلف و متنوعی دارد، ولی قبل از هر چیز دیگر، ما باید تکنولوژی و صنعت را احیاء کنیم، و به پای بقیه کشورهای بزرگ برسیم، چون نمی‌خواهیم یک کشور درجه دو جهان باشیم، و وقت زیادی هم نداریم. اگر نتوانیم این کار را سریع و در زمانی جدول‌بندی شده انجام دهیم دیگر خیلی دیر است و هرگز موفق نخواهیم شد.»<sup>۱</sup>

ایران امروز دومین کشور قدرتمند و پراهمیت منطقه است. دوم نسبت به شوروی. شاه ایران در این آرزو و رؤیاست که کشورش به تمدنی بزرگ و صنعتی تبدیل گردد. «تمدن بزرگ» - و حتی برتر از غرب که شاه به آنها

1 - Interview with the Shah in Tehran, October 1975.

برچسب «غرب بی بند و بار» زده است.

پس از بیست و شش سال سلطنت، محمدرضا شاه پهلوی در سال ۱۳۴۶، یک روز (به سبک ناپلئون و رضاشاه) خود به دست خود تاجگذاری نمود و تاجی به وزن بیش از ۱۰۴۰۰ قیراط بر سر نهاد.

چهار سال بعد، در پاییز ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) جشنهای عظیم و پرزرق و برق دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران در تخت جمشید (پرسپولیس) برگزار شد. بیشتر کشورهایی که بزرگترین مقام دولتی خود را به نمایندگی از کشورشان، به دعوت شاه ایران، به ایران فرستادند، از آن موقع تا کنون وزراء خود را برای نفت و برای وام به در خانه شاه ایران فرستاده‌اند.

اما مسائل داخلی کشور برای شاه عظیم و چشمگیر باقی مانده است. و این مسائل در مقیاس و ابعادی است که یک نظاره گر خارجی به این وسوسه می‌افتد که تنها یک مغز مرموز یا یک معجزه می‌تواند او را از چنگ این ناهمواریهای غول آسا به توفیق برساند، یا به دردسر آخر بیندازد. هنوز (در سال ۱۳۵۶) بیشتر از نصف ملت ایران بی سواد هستند، و اکثر کسانی که قدرت خواندن و نوشتن دارند در سطح بسیار اندک و محدودی از آن استفاده می‌کنند. تنها یک چهارم زمینهای ایران دارای آب زراعتی است. تعداد پزشکان کل کشور در حدود ده هزار نفر است، و بیش از نیمی از این عده نیز در تهران (کشوری که در حال حاضر بیش از ۳۵ میلیون جمعیت دارد) به کار مشغولند. بیشتر جاده‌های ارتباطی کشور وقتی به کویر یا به پایه کوهستانها می‌رسند، ناگهان به پایان می‌رسند. حتی خود شاه نیز پیشرفت ایده آل را غیرممکن احساس می‌کند، همانطور که در نطق خود به مناسبت شروع برنامه‌های سوادآموزی اجباری در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) در سراسر کشور اذعان نمود - در حالی که تعداد آموزگاران موجود در کشور کفاف نصف این کار را هم نمی‌دادند. او همچنین دستور داد که باید به کلیه

دانش آموزان کشور هر روز در مدرسه اقلأً یک لیوان شیر داده شود، حال آنکه میزان تولید کنونی این محصول در کشور به هیچ وجه جوابگوی این برنامه نیست.<sup>۲</sup>

اما محمدرضا پهلوی راه خودش را می‌رود: او به این قاطعیت فکری رسیده است که در ایران اگر کسی بخواهد کاری را انجام دهد باید بزرگ و سوپرمن باشد.

کدخدای یک ده وقتی یک فیلم سینمایی را برای اولین بار دید، بازیکنان فیلم را به یک مهمانی و سور بزرگ دعوت کرد، تا فیلم بعدی را در ده او تهیه کنند. عده‌ای محض خنده آمدند، ولی فیلمی تهیه نشد.<sup>۳</sup> این مرد احتمالاً نطق تلویزیونی شاه را در باره برنامه «اصلاحات ارضی» می‌فهمد که گفته است می‌ترسد این برنامه بالاخره او را در گنجی و گمراهی رها کند.

اکنون تلویزیون در ایران تقریباً بطور سراسری پخش می‌شود، مگر در دهاتی که برق ندارند. شاه می‌گوید: «صدای من در سراسر کشور شنیده می‌شود، صورت من در سراسر کشور دیده می‌شود، صدایم در رادیو در اقصی نقاط شنیده می‌شود. من با ملت در همه جا تماس دارم.» مقالات پرطمطراق و پرستایش از خاندان سلطنتی هر روز در روزنامه‌ها و مجلات به چشم می‌خورند. این مقالات و تصاویر، برای اکثر نظاره‌گران خارجی و روشنفکران ایرانی چاپلوسانه به نظر می‌رسند، ولی برای شاه تبلیغات و پروپاگاندهای شخصی است، که به او و کشور مثلاً تصویر «یگانگی و مهر» می‌دهند.

همه برادران و خواهران شاه هر کدام نقش خاصی در امور سلطنت و دولت ایفاء می‌کنند: پرنسس اشرف نماینده ایران در سازمان ملل متحد است،

2 - *Time*, 4 November 1974.

3 - *Time*, 6 October 1976.

و خواهر دیگر شاه ریاست کل بزرگترین انجمنهای خیریه کشور را بعهده دارد.

اسدالله علم به من گفت: «ما در زبان فارسی ضرب المثلی داریم که می گوید بلبل در سال هفت تا تخم می گذارد، اما فقط یکی از آنها «بلبل» می شود. و این در باره رضاشاه کبیر واقعاً صدق می کند. خیلی واضح است.»

در اکتبر ۱۹۷۵ (مهر ۱۳۵۴) من از شاه محمدرضا پهلوی پرسیدم که آیا بعقیده او ایران به نیمه راه «تمدن بزرگ» که ایده آل او خواهد بود رسیده است؟

گفت: «بله، می توانید این را بگویید. من به خودم دوازده سال و نیم، فوقش سیزده سال وقت داده ام (تا سال ۱۳۶۷) که به آن ساختار حکومتی استوار برسیم که دیگر هیچ چیز آن را تکان نخواهد داد - به پایه ای که شما امروز هستید.»

این مقارن زمانی بود که درآمد نفت خام ایران به اوج عجیب خود در پایان سال ۱۹۷۳ (زمستان ۱۳۵۲) رسیده و همچنین هزینه های بودجه «برنامه پنج ساله» (۱۳۵۲-۵۷) نیز دو برابر گشته بود. دولت مجبور شده بود بخشهایی از برنامه را حذف کند یا به تعویق اندازد.

در میان کلیه تکاپوهای کنونی دولت برای منافع عامه، مبارزه با بی سوادی و بهبود وضع بهداشت در اولویت قرار دارند. «سپاه دانش» متشکل از جوانانی است که برای خدمت و وظیفه سربازی فراخوانده می شوند، که در ضمن برای اولین بار در تاریخ کشور شامل دختران نیز می گردد. دختران به مدرسه هایی در شهرهای کوچک و بزرگ فرستاده می شوند، و پسران معمولاً در گروه های دو یا سه نفری به دهات یا آبادیهای دورافتاده اعزام می شوند - تا به دهاتیها و بچه هاشان سوادآموزی کنند. در یکی از دهات، به من گفتند: «زنهای بهترین شاگردان هستند. اما حضور شاگردان در کلاسها بسیار نامرتب

است؛ حتی در مورد بچه‌ها که اغلب باید در کارهای کشت و زرع به والدین خود کمک کنند، مگر در مواقعی که برف همه جا را می‌پوشاند.»

موانع بسیار زیادی نیز در پیشرفت یا حتی تحرک در اوضاع کشاورزی کشور وجود دارد. برنامه «اصلاحات ارضی» منجر به ایجاد تعداد بسیار زیادی مزارع کوچک و بی‌کفایت شده است. در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) بیش از ۸۰٪ جمعیت زارع بطور متوسط هر کدام کمتر از ۲۵ جریب زمین داشتند، که از این میان خانوارهای بیشتری صاحب کمتر از ۶ جریب بودند، و میانگین تعداد افراد اینگونه خانوارها نیز ۶ نفر بود. و ضمناً این در صورتی است که طرز کار زراعت بیشتر ایرانیان امروز فرق زیادی با دوران ثولیتیک ندارد.<sup>۲</sup> در سالهای اخیر بیشتر این مزارع نیز تحت استعمار عاملین شهری درآمده، یا از آنها بصورت کارها و معاملات نیمه کشاورزی - نیمه تجاری استفاده می‌شود، و تعدادی نیز کم‌کم در حال محو شدن اند. یک مرد شهری معمولاً پنج برابر پسر عموی دهاتی خودش پول درمی‌آورد، و شکاف بین داراها و ندارها بیشتر و بطور سنت از بزرگترین مسائل اجتماعی کشور بوده و هست. در این سالها، پدیده تلویزیون نیز به دهاتیهای ایران - بویژه به نسل جوان - فهمانده است که شهر فقط یک ده بزرگ نیست، چیزهای جالب و فراوان دیگری هم دارد.

رسم «کارگر صنعتی ارزان» در ایران کم‌کم در حال منسوخ شدن است. مزد هفتگی کارگر در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) یک سوم افزایش یافت و سال بعد نیز به همین مقدار. اما طرح جدیدی در حال پیاده شدن است، که در اوضاع تغییرات اساسی ایجاد خواهد کرد، یا قرار است بکند. این طرح، «سهیم شدن کارگران» در سود کل کارخانه‌های دولتی است، که در آن ۴۹٪ سهام ابتدا به

4 - The New Republic, 21 September 1974.



کارگران پیشنهاد خواهد شد (توأم با وام کم بهره‌ای برای خرید این سهام) و بعد، چنانچه به فروش نرفت، به عامه مردم، با اولویت کشاورزان. در تحلیل این طرح، احتمالاً حساب فکر شاه به قرار زیر است: «اگر کارگر حین کار سهل‌انگاری کند، یا طفره برود در سهم خود اخلال می‌کند. علاوه بر این، من می‌خواهم که زارعین هم در سود کارخانه‌ها سهیم باشند، و همچنین همه طبقات مردم شهرنشین - چرا؟ برای اینکه هیچکس نباید در مورد آنچه در کارخانه‌های کشور می‌گذرد بی‌علاقه و بی‌خبر باشد. یکی از ضعفهای کشورهای اروپایی این است که وقتی کارگران دست به فعالیت یا اعتصابی می‌زنند، کشاورزان شانه بالا می‌اندازند و می‌گویند به ما مربوط نیست. یا وقتی کشاورزان خواسته‌ای دارند کارگران شانه بالا می‌اندازند. اما اینجا، نه! اینجا تقریباً همه در کارهای یکدیگر به نحوی اثر خواهند داشت.»<sup>۵</sup>

اما این «طرح» هم با همه جنبه‌های عالی و تابناک خود، با مسائل عدیده جنبی هم روبرو بوده است. در تابستان ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) که دولت اعلام کرد «طرح سهیم شدن» بزودی پیاده خواهد شد، مراکز سرمایه‌گذارهای تجارتي سریعاً شروع به بهره‌برداری کردند.<sup>۶</sup>

ملکه فرح در سال اول ازدواجش، وقتی هنوز بیست و یک سال داشت و ولیعهد را هفت ماهه حامله بود، تصمیم گرفت از پالایشگاه آبادان دیدن کند، و بخصوص خواست از محل اقامت کارگران این مؤسسه بزرگ بازدید نماید. اما آنچه دید ظاهراً از آنچه که ترسش را داشت بدتر بود، و به گریه افتاد. یکی از رؤسا که ملازم حضور بود، اجازه خواست که لیستی از خواسته‌های علیاحضرت برای این خانواده‌ها تهیه شود، و این نکات روی ورقه کاغذ کوچکی یادداشت شد، اما پس از آنکه ملکه از محوطه خارج شد، آن

5 - Interview with the Shah, October 1975.

6 - *Financial Times Survey on Iran*, 21 June 1976.

شخص کاغذ را پاره کرد و در جوی آب کنار پیاده‌رو انداخت.<sup>۷</sup> ظاهراً برنامه «اصلاحات ارضی» ارتباط شاه و کشاورزان کشور را بیشتر کرده است. - چه از نظر شهرت بیشتر شاه و چه از نظر درآمد بهتر اکثر کشاورزان. اما هنوز مشکلات بسیار زیادی، بخصوص در نقاط دورافتاده وجود دارد. در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳)، پژوهشی در این زمینه در استان لرستان، نشان داد که مسئولین اجرای برنامه «اصلاحات ارضی» اکثراً فاسد و رشوه‌خوار و دغل‌بازند، و خود را به هر کس که بیشتر پول می‌داد می‌فروختند - و برحسب ستهای دیرینه ایرانی، در دهات معمولاً کدخداها و زمین‌دارهای بزرگ حرفشان از قوانین کشوری نیز قوی‌تر بوده است.<sup>۸</sup> و تعجب نیست که شاه به گوین یانگ (Gavin Young) می‌گوید: «فرمان صادر کردن یک چیز است و اجرای آن چیز دیگر. پیگیریهای محکم و بدون شک و شبهه از ملزومات کار است.»<sup>۹</sup>

تایمز لندن می‌نویسد: «تعداد بسیار اندکی از شاهان ایران به مرگ طبیعی (و در حین شاه بودن) مرده‌اند. شاه تا موقعی بر تخت است که ثابت کند دیکتاتوری کارآ و قدرتمند است.»<sup>۱۰</sup>

در زبان فارسی ضرب‌المثلی هست که می‌گوید: هر وقت مصیبتی بر سر ملت نازل می‌شود، می‌پرسند «مگر شاه مرده؟»... چون هر وقت شاه می‌میرد، یا فرار می‌کند، اوضاع بهم می‌ریزد، دهات وضعشان آشفته می‌شود، خارجیان به کشور حمله می‌کنند، خزانه کشور به تاراج می‌رود. بدین سان است که محمدرضا شاه احساس می‌کند لازم است که بصورت سرپناه و امنیت

7 - *Time*, 12 September 1960.

8 - Jacob Black - Michaud, "An ethnographic and ecological study of Luristan, Western Persia", *Middle Eastern Studies* 10, no. 2 (May 1974), p. 226.

9 - *Observer*, 16 November 1975.

10 - *The Times*, Supplement on Iran, 26 October 1967.

برای مردم باقی بماند، و مردم را در این باور نگه دارد که هر کاری که او می‌کند به خیر آنهاست، و در نهایت افکار و اعمال خود را بر آنها تحمیل کند. در جامعه‌ای مثل ایران امروز، که در سیل آشفتگی تغییرات است، و همیشه در حال تغییر بوده است، و طبقات مختلف پولدار شهری و دهاتیهای فقیر و مردم ایلات با هم درگیر بوده‌اند - برای شاه مشکل است که هم نیکخواه و دموکرات باشد و هم دیکتاتور.

اما شاه همچنین فهمیده است که «مملکت را نمی‌شود به زور سرنیزه و پلیس مخفی اداره کرد. برای مدتی کوتاه شاید بشود، اما نه برای همیشه. فقط رأی اکثریت باید بر کشور حاکم باشد...»<sup>۱۱</sup> در حال حاضر، اکثریت مردم بر کشور حکومت می‌کنند، اما با رأی شاه.

در مجموع من شاه محمدرضا پهلوی را مردی مثبت و بسیار موافق و آماده هر کار یافتم؛ و ظاهراً نکاتی بود که می‌خواست به من القاء کند. این صفات جزئی از طبیعت او هستند، اگر چه وجه بیرحمی نیز طی سالها سلطنت در ایران در درون او رشد کرده است. تعداد افرادی که او را «یک مرد دوست‌داشتنی» قلمداد نکنند، اندک است. چون او بهترین سعی‌اش را کرده است تا چنین تصویری از خود ارائه دهد. با اینهمه، در دنیا مردانی هستند که باید بطور کلی از آنها اهتراز نمود. طبیعت او ممکن است از او دشمنی سنگدل سازد، ولی اصالت عمل عمومی او، رفتار ظاهری‌اش را کنترل می‌کند.

با آموزشی که او از شش سالگی برای کار خود دیده است، و با تجربیاتی که از جنگ جهانی دوم و نهضت مصدق پشت سر نهاده، او اکنون به یک حالت موازنه عملی ثابت نایل گشته است. در دنیای سیاست امروز، شاه ایران

11 - Marvin Zonis, *The Political Elite of Iran* (Princeton University Press, Princeton, New Jersey 1971), p. 116.

مردی آرامتر، جا افتاده‌تر و آسوده‌خاطرتر از دو رجل دیگری است که من پیش از این با آنها مصاحبه و در باره‌شان گزارش کرده‌ام. رابرت کنندی (Robert Kennedy) (که ملاقاتهای ما در عمل بصورت ضد - مصاحبه بود، یعنی او مرتب سؤال می‌کرد و من به نحوی مجبور بودم جواب بدهم) و ادوارد هیث (Edward Heath) نخست‌وزیر انگلستان.

اما شاه ایران امروز، در مقایسه با سایر سران جهان، در بوته آتش قوی‌تری آب داده می‌شود. تقریباً تولد یافتن در مسند شاهی نیز برای او رنج‌ناگه داشتن مقام را دارد، و این زندگی ساده‌ای نیست.

او و شهبانوی ایران، از لحاظ زندگی شخصی یک زن و شوهر، ممکن نیست نقصی یا دشمنی داشته باشند. اما این سطحی از زندگی آنهاست که یاد گرفته‌اند باید بی‌اهمیت تلقی کنند. زندگی سیاسی‌شان است که آنها باید مواظب باشند و پیشرفت کنند، وگرنه.

در سوء قصد اول، جوانی و چابکی و جلدی او نجاتش داد، و در سوء قصد دوم آمادگی نگهبانان گارد شخصی. در بسیاری از موارد دیگر نیز «شانس» جان او را از صحنه‌های خطر دور نگه داشته است. این روزها، او عقل دوراندیش و احتیاط را محافظ خود می‌داند. بعلت ترافیک سنگین و ناجور کنونی تهران، او برای رفتن به محل بازدیدها یا مراسم تشریفات لازم، از یکی از دو هلیکوپتر شخصی استفاده می‌کند - که هر دو بطور بیست و چهار ساعت با خلبان در حال آماده‌باش هستند. هیچ یک از خلبانان نمی‌دانند کدام یک یا چه وقت شاه با آنها پرواز خواهد کرد.

این روزها شاه، بیشتر و بیشتر از همیشه، از مردم دوری می‌کند و در تنهایی بسر می‌برد، مردمی که زندگی او به آنان اهداء شده است. این عزلت، در وهله اول بخاطر امنیت، و در وهله دوم بخاطر تشریفات زندگی درباری است، و البته بدان معناست که کل ارتباط او با واقعیت کشور دست دوم است. وجود او

همچنین از درون با احساس مأموریت برای وطن حمایت می‌شود. کسان زیادی در دنیا نیستند که بتوانند مسئله پیچیده ایران امروز را با توانایی بهتری حل و فسخ نمایند. و به هر حال باعث تأسف است که آزادی بیان دهه ۱۹۵۰ (۱۳۳۰) و آزادی‌گرایی دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰) در دسرهایی برای دولت شاه و دربار ایجاد کرد که دربار اکنون بصورت دژ بسته‌ای درآمده و محمدرضا پهلوی را - که می‌توانست «شاه مردم» باشد - به عزلت کشانده است.

پانزده سال پیش شاه نوشت: «رضاشاه بخاطر اجرای سریع برنامه‌های مهم و خطیر خود برای کشور، مجلس شورای ملی را به تابعیت خود درآورد.»<sup>۱۲</sup> امروز خود او نیز به چنین وسوسه‌ای افتاده است که همان راه را برای پیشرفت و رسیدن به «تمدن بزرگ» برگزیند؛ با این امید که کشوری شاهانه و بی‌عیب و نقص را - در عرض دوازده سال آینده - به ولیعهد خود رضا پهلوی واگذار نماید.

شگفت‌انگیز است که چقدر سخنان آلکساندر سولژنیتسین<sup>۱۳</sup> در رابطه با ملت‌های تحت ستم دنیا من غیر مستقیم در باره شاه ایران نیز صدق می‌کند. سولژنیتسین در مبارزه علیه «ساختار وحشی و اهداف بیرحمانه دنیای کمونیست»، در باره غرب می‌گوید: «بزرگترین خطر این است که شما اراده دفاع از خود را از دست داده‌اید... و بریتانیای کبیر - که آن را هسته مرکزی «غرب» می‌دانیم - این خالی شدن توانایی و اراده را بیش از هر کشور دیگر تجربه کرده است.»<sup>۱۴</sup>

12 - *Mission*, p. 327.

13 - Alexander Solzhenitsyn (1918 - ) رمان‌نویس معاصر روسی، مؤلف آثاری چون یک روز از زندگی ایوان دنیسویچ، بخش سرطان و غیره. - م.

14 - A. Solzhenitsyn, talk on BBC Radio, 4, 1 April 1976, reported in *The Times*, 2 April 1976.

با همه اینها، مردی که امریکا و انگلیس با اتکا به او برای خط مقدم دفاع از کمونیستها رویش حساب می‌کنند، خود نیز سیستمی را می‌گرداند که دارای علائمی است که این علائم در دنیای کمونیست نفرت آور محسوب می‌شود: محروم ساختن افراد از آزادیهای شخصی تحت عنوان حفظ امنیت... و در عمل نیز چاره دیگر ظاهراً وجود ندارد، بطوری که خود شاه می‌گوید تمام رژیمها در مواقع اضطراری به همان روشها دست می‌زنند. («سازمان عفو بین‌الملل» گزارش کرده است که در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) دولتهای بیش از صد کشور جهان افرادی را بخاطر ابراز عقایدشان به زندان انداختند، آنها را از محاکمه سریع و منصفانه محروم ساختند، و شکنجه دادند یا اعدام نمودند.) و این ما را به سؤال نقطه اول دایره برمی‌گرداند که (در هر کشور) آزادی افراد از کجا شروع می‌شود و به کجا ختم می‌شود. و احتمالاً جواب اینجاست: آنجا که فلاسفه و نویسندگان و شاعران و منتقدان به بحث می‌پردازند، سیاست دست به عمل می‌زند.

اخیراً مقررات جدیدی برای تسریع در مراحل صدور گذرنامه پیشنهاد شده است. طبق ماده ۱۷ این مقررات، متقاضی نباید هیچگونه بدهی مالیاتی داشته باشد،<sup>۵</sup> که این خود ممکن است بهانه‌ای برای عدم صدور گذرنامه باشد. اما تشویق مخالفین (سیاستهای شاه) برای خروج از کشور - نوعی تبعید رسمی - نیز می‌تواند خالی از خطر نباشد (اگر شاه مورد تبعید تیمسار بختیار و فعالیت‌های او را در عراق به خاطر داشته باشد). به هر حال بسیاری از این مقررات و محرومیت‌های مخالفین، ایران را در چشم منتقدان غرب زخم بردار جلوه می‌دهد - دنیایی که ایران مشتاق است ارتباط خود را با آن حفظ کند - بویژه برای پیشبرد تکنولوژی.